

یوستانین گا آردر

مرد غیر قابل اعتماد

ترجمة د سر. وود صدیقی



۱۳۹۸

سرشناسه: عنوان و پدیدآور:
 مرد غیر قابل اعتماد: / یوستاین گاردنر / یوستاین گاردنر
 ترجمه داود صدیقی
 تهران: جامی، ۱۳۹۷.
 ۲۴۰ ص.
 ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۶-۱۹۲-۸
 شابک:
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: An Unreliable Man
 داستان‌های نروژی - قرن ۲۰ م.
 صدیقی، داود، ۱۳۴۷. مترجم
 PT۸۹۵۱/۲۸/۴۰۴ ۱۳۹۷
 ۸۳۹/۸۲۳۷۴
 ۵۴۷۹۳۸۹
 موضوع: شناسه افزوده:
 ر.بندی کنگره:
 ر.بندی دیویی:
 شماره کتابخانه ملی:



با همکاری



خیابان دانشگاه، مارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلف: ۰۲۲۳۳۰۶۶۴ - ۰۲۲۳۳۰۶۶۴

www.Jamipub.com info@jamipub.com

مرد غیر قابل اعتماد

یوستاین گاردنر

ترجمه: داود صدیقی

چاپ اول: ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۵۰ جلد

چاپ: دیبا

شابک: ۸ - ۱۹۲ - ۱۷۶ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 176 - 192 - 8

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس در نقد و بررسی) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

۳۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۱	گوتلند
۱۸	اریک
۴۷	آندریین
۶۸	رانار
۹۱	گرتة سسیلی
۱۰۵	پله
۱۴۳	آندریاس
۱۵۶	اسون - آکه
۱۸۷	لوفوتن
۱۸۹	جان - جان
۲۱۸	اگنس

مقدمه مترجم

مجبورم از دیار خود هجرت کنم. با چند ساعت پرواز در کشوری دور فرود می‌آیم. همه چیز برایم ناآشنا است. اضطراب و دلهره وجودم را فرا گرفته است. حقیقتاً ترسم. گرچه دور و برم مملو از انسان است، اما زبان گفت و گو با هیچ‌کس را ندارم. انگار به جهانی دیگر پرتاب شده‌ام. به شدت نیازمند همدمی هستم. با او نشینم و از رنج غربتم بکاهم. ولی این جا خودم هستم و خودم و هیچ کس جز خودم نمی‌تواند مرا از تنهایی برهاند. پس باید به حقیقت تنهایی پناه آورم و بر خود آشکارا بوم.

تنهایی یکی از مهم‌ترین مفاهیم فلسفه اگزیستانس است که فکر فیلسوفان این مکتب را به خود مشغول داشته است. منظور از تنهایی جدایی و انزوی از دیگران نیست. گاهی اوقات درون‌گرایی و خلق و خو و احساساتی خاص باعث می‌شود که مدتی از جمع بگریزیم و یا جمع از ما بگریزد. همه ما انسان‌ها بنا به شرایط بیرونی و درونی، کم و بیش این حس را که نوعی انزوای طلبی است، تجربه کرده‌ایم. انزوی دیگر تنهایی اگزیستانس به مفهوم درافتادن در یک بیماری روانی هم نیست. در بیماری روانی اجزاء و پاره‌های شخصیتی فرد از یک دیگر فاصله می‌گیرند و هر یک در جدایی و انزوای خویش عمل می‌کنند. نتیجه چنین تنهایی و انزوایی از هم گسستگی شخصیت و عدم دسترسی به تعقل و تأمل است. چنین شخصی در زندگی کاملاً منفعل است و به جای هر گونه فعلیتی، سر سپرده بایدها و فرامین است.^۱

۱- برای مطالعه بیشتر در باری تنهایی و تقسیمات آن رجوع شود به: روان درمانی اگزیستانسیالیسم، تألیف اروین یالوم، ترجمه سپیده حبیب، فصل هشتم.

فارغ از دو نوع تنهایی مذکور، تنهایی اگزیزتانس اما، متعلق به وجود انسان، با او زاده می‌شود و در او مداوم است. این تنهایی معطوف به فاصله و جدایی انسان با این جهان است. فاصله‌ای که باعث می‌شود انسان گاهی آن چنان خود را در این جهان غریب و بیگانه بیابد که هیچ چیز نتواند رنج و دلهره حاصل از این غربت را تسکین دهد. همه ما این نوع غربت و بیگانگی را در دنیا تجربه می‌کنیم. این غربت برای مثال می‌تواند به واسطه یک درگیری عمیق ذهنی بروز کند که البته این سنخ درگیری‌ها تنها ابر و علتی برای آشکار شدن تنهایی وجودی هستند و به هیچ وجه دلیل برآمدن آن نمی‌باشند. وجود انسان گاهی سوالات و دغدغه‌هایی را برای او طرح می‌کند که هیچ کس قادر به پاسخ آن‌ها نیست و شخص تنها و بی کس باید با این دغدغه‌ها دست پنجه نرم کند و با استیلا و تسلط آن‌ها را بپذیرد. این لحظه‌ای است که هیچ ساختار و تکیه‌گاهی نمی‌تواند انسان را از این دلهره این درگیری برهاند.

گذشته از سوالات وجودی، حس آزادی در انسان هم می‌تواند تنهایی را باعث شود. آزادی و خود آفرینندگی انسان که در حقیقت وحدت دارند، غربت و بیگانگی انسان را تشدید می‌کنند. آزادی «مستمر» موافق انسان اصیل است. انسان همان آگاهی و به شکلی عمیق‌تر آزادی است. انسان آزاد، خراگاه و یا ناخودآگاه، همواره در معرض «انتخاب» است و این انتخاب مسئولیت سنگینی بر او تحمیل می‌کند که بایستی به تنهایی بار سنگین آن را به دوش کشد، بدون آنکه کسی بتواند او را سبکبار کند. این در حالی است که انسان با توجه به آزادی و بدون هیچ‌گونه اتکایی، می‌بایست آینده را از آن خود سازد. منظور از آینده چیزی نیست که در جاس هفتی و مستور باشد و انسان بخواهد آن را کشف کند. آینده ابداع شدنی است. چیزی است که می‌بایست آن را در فرایند زندگی و مرحله به مرحله، فراچنگ آورد. این نگاه خردمندانه، خود، دخالت هر موجود دیگری را در زندگی انسان منتفی دانسته و به طور شگفت‌انگیز و دلهره‌آوری اعلام می‌کند که تو «تنهایی» و هیچ سازنده یا مددکاری بیرون از تو وجود ندارد که حال و آینده‌ی تو را بسازد. همه چیز در پرتو تو معنا می‌یابد و این تویی که هستی دهنده‌ای.

این داستان حکایت مردی است که عمیقاً احساس تنهایی دارد و برای رهایی از رنج تنهایی در پی آن است که با جمع درآمد میزد و بدین وسیله از رنج خود بکاهد. یا کوپ

تنها با مادرش زندگی می‌کند و پدرش خانه به دوش است. نه برادری دارد و نه خواهری. هنگامی که جوان است پدر و مادرش را از دست می‌دهد. او در زندگی زناشویی هم ناموفق است و مجبور به جدایی می‌شود. این‌ها عللی می‌شوند که تنهایی وجودی او سربرآورد. دوست صمیمی‌اش یک عروسک پارچه‌ای است که همواره با هم گفت و گو دارند. یاکوپ برای کاستن از رنج تنهایی دائماً به دنبال همدست است. زمانی با یک راننده تاکسی آشنا می‌شود و به او دل می‌بندد، اما راننده در عین حال که یاکوپ را دوست دارد، به مردی دیگر متعهد است و از این رو راهی به جز جدایی نمی‌ماند. زمانی دیگر دلبسته یلوا می‌شود، اما این دلبستگی نیز به جایی نمی‌رسد. وقتی دیگر عضو گروه هیپی‌ها می‌شود تا بتواند برای خود دوستانی دست و پا کرده و تنهایی خود را تسکین دهد، اما بعد از مدتی پی می‌برد که این گروه عقاید افراطی خودشان را دارند و نمی‌تواند به آن‌ها دل ببندد. در ضمن این آشنایی‌ها، بزرگ‌ترین دغدغه یاکوپ شرکت در مراسم خاکسپاری افراد است. شرکت در این مراسم از آن روست که یاکوپ در جمع را دوست دارد و فکر می‌کند که بدین شیوه می‌تواند برای خود ارتباطی فراهم آورد و به جمعی دل خوش دارد. اما با تمام این سرگردانی‌ها برای یافتن همدست، یاد می‌گیرد که بایستی به خویش متکی باشد و دیگران را رها کند.

ساعتی میزان آنی ساعتی موزون این
بعد از این میزان درد شایسته موزون خویش

«اکنون در وجودم احساس می‌کنم که دیگر تحمل ندارم در زندگی مردم یک مهمان ناخوانده باشم».

بهمن ۹۷

داود صدیقی